

مجلهٔ زبان‌شناسی

فعل، خواستاری، ساخت و کاربرد آن در فارسی میانه (پهلوی)	دالة آموزگار
درآمدی به سخن گوی	کاظم لطفی پورساعدی
شاخص های عینی ارزیابی کیفیت گفتار	رنالیلی پور
اشعار منظمی جامع‌الالباح عبدالقادر برامی	علی اشرف سیادتی

نقد و معرفی کتاب
زبان، جایگاه و اعتبار اجتماعی در ایران
فرهنگ نوپس برای زبان فارسی

گزارش
گزارشی از دهمین کنفرانس بین‌المللی (MILAN)
گزارشی از کنفرانس بین‌المللی گوئیتس (چین)

خلاصهٔ مقالات به انگلیسی

سازمان انتشارات زبان	۱۳۸۵
سازمان انتشارات زبان	۱۳۸۵

۱۹۸۸

اشعار محلی جامع الالحان عبدالقادر مراغی

عبدالقادر بن غیبی مراغی متوفی در ۸۳۸ ق در خاتمه کتاب جامع الالحان خود که آن را در اوایل قرن نهم نوشته است، در مجلس سی و سوم که «فی العرییات والترکیات والفهلویات و سایر الالسنه» نام دارد سی و دو بیت شعر به لهجه‌های محلی ایران نقل کرده است. این اشعار همه اشعار ملحون بوده که همراه انواع سازها خوانده می‌شده است. از این سی و دو بیت، تس بیت به زبان همدانی، چهار بیت به مازندرانی، هشت بیت از خواجه محمد کججانی،^۱ به زبان تبریزی، چهار بیت به زبان رازی از بندگان، سه بیت به قزوینی (زبان قزاونه = قزوینیان) و هفت بیت به زبان تبریزی است.^۲

از جامع الالحان نسخه‌های متعدد در دست است که بعضی از آنها به خط خود مؤلف است. از آن جمله است نسخه مورخ ۸۱۸ نور عثمانیه به شماره ۳۶۴۴ که آقای تقی بینش مقدمه و دوازده باب کتاب را بر اساس آن در سال ۱۳۶۶، در ردیف انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی به چاپ رسانده و قبل از پایان مقدمه خود عکس صفحات اول و آخر نسخه را که به خط مؤلف است نیز چاپ کرده است (ص بیست و پنج - بیست و شش). نسخه دیگری از کتاب که آن نیز به خط مؤلف است در بادلیان آکسفورد به شماره ۱۸۱۴ نگهداری

۱- نخستین اشاره به وجود اشعار محلی در این کتاب از آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، [ج ۱]، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۶۱ است.

می شود. این نسخه در ۸۱۶ به بابان رسیده است.^۲ ما در سطور زیر اشعار مورد بحث را از نسخه شماره ۳۶۴۴ نور عثمانیه که فیلم آن به شماره ۴۸۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است با مقابله با نسخه ۳۶۴۵ نور عثمانیه که برای شاهرخ تیموری تهیه شده و فیلم آن نیز به شماره ۴۹۰ در دانشگاه تهران است و نسخه ۶۳۱۷ کتابخانه ملک در تهران از قرن یازدهم نقل می کنیم و پس از آن توضیحات خود را درباره زبان و معنی اشعار می نویسیم.

لیا با حافظ^۳ الهمدانی قدس مرده^۴

الف کز کاف و نونش سر ببر کرد همه هامان کهانش اواج ور کرد
۲ آج و دُرده بریم بویان بروان آتش از ساد آمن انداژه ور کرد
بزیان همدانی^۵

ببر مائُم شبی بو تا بونی بهم بامی تخون و خابوینی
۴ بسر بازی^۶ چماکی پا نکیری اَرْد واجی بواجُم تابوینی

الوند واجی که خوش بو از من آیه^۷ دَر و کوهر بدامان از من آیه
۶ هر شب آدینه باری بوینید کر بهشت آویش^۸ مان از من آیه

بزیان مازندرانی

آدم نه بَخاک^{۱۱} مَن پر و رزی من من بتودانی باین جا^{۱۲} رسی من
مهر^{۱۳}
۸ کر همه توی من میان دانی من حوانه بجا مَن بتو عاشق بی من

۲- برای آگاهی از نسخه های این کتاب، رک. محمدتقی دانش پزوه، نمونه های از فهرست آثار دانشمندان ایرانی و اسلامی در غناء و موسیقی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، ص ۱۳۲-۱۳۱؛ همو، در مجله راهنمای کتاب، سال ۱۷، ش ۳-۱، ۱۳۵۳، ص ۵۸.

C.A. Storey, *Persian literature*, vol. 2, part 3, 1977, p. 413.

۳- چنین است در هر سه نسخه و مسلماً غلط است و معصود با باطاهر است. این اشتباه مسلماً از خود عبدالقادر است نه از کاتبان. عبدالقادر. چنانکه در زیر اشاره خواهیم کرد، متن اشعار را نیز حداقل يك جا غلط نقل کرده است.

۴- ضبط همه این اشعار در سه نسخه مورد اشاره ما به نحو جسمگیری با هم مطابقت دارند. ما در اینجا متن خود عبدالقادر را اصل قرار داده و آن را با نشانه «اصل» مشخص کرده ایم؛ دو نسخه دیگر با نشانه های «م» (= ملك) و «ن» (= نور عثمانیه) مشخص شده اند. تنها در بعضی موارد که ضبط دو نسخه دیگر بر اصل رجحان داشته است، متن را براساس آنها تدوین کرده و ضبط اصل را به حاشیه برده ایم. در املائی اشعار نیز از املائی عبدالقادر پیروی کرده ایم.

۵- هشت بیت زیر در اصل در حاشیه نسخه نوشته شده، اما در دو نسخه دیگر در دنبال ابیات قبل آمده است.

۶- ن: باذی. ۷- ن و م: آید. ۸- اصل: ار. ۹- م: آذیش.

۱۰- هر سه نسخه: ارمن. شاید: ازمن. ۱۱- اصل: بخاک. ۱۲- ن و م: جا.

۱۳- در هر سه نسخه این کلمه زیر کلمه «مر» نوشته شده و پیدا است که عبدالقادر آن را در توضیح «مر» نوشته است.

بہشتم دلا تا بکنی ہر کاری
 ۱۰ ہر کہ دامن داری سر بر آری
 آنجا کہ دلاوینہ میرد کاری
 بآن درد نمیرہ کہ درمان نیاری

لخواجہ محمد الکججانی رحمہ اللہ

برائیم دُوم بَش کوئی دامن
 ۱۲ از آن ترسم کہ این سودا نمائی
 سر زَنَشَم^{۱۴} کَرَنَدوئی^{۱۵} تنک و نامان
 من این سودا خوشی مہ سرمہ سامان

مردریکہ کھان مَدَاج و سَانہ
 ۱۴ سلف آنی کہ شو در راہ یردان^{۱۶}
 خَرَم آنی کہ دَادش و اِستانہ
 تلف آنی کہ پس از مرکش بمانہ

ہمہ کیرِی تَہند خُشتی بَخشتی
 ۱۶ ہمہ بیخبران خُوبی و چو کی
 بِنَا آج چو کہ دست کیرِی و نیرِہ^{۱۷}
 محمد مصطفی کیرِی و نیرِہ

سر^{۱۸} آج سروران^{۱۹} سر با ہمیشہ
 ۱۸ آن کہ نیر برتا خرمتر^{۲۱} باد
 نام نَبِکَر^{۲۰} بَدَقتر با ہمیشہ
 ہمہ نَرکا و جَرَجَر با ہمیشہ

لبندار الرازی^{۲۲}

تَمی ترسی^{۲۳} کِت آذر بو پدامان
 ۲۰ بروی زرد من فاجنم آسَرین
 جِرا خواہی کِم آذر در جکر بو
 می کلکونہ کو در جام زر بو
 بنفشہ بند آیا کہ چہ پنداشت
 ۲۲ اگر او طرفہ برکل کُرُوفہ
 پَس آن کُوروفہ برکل طرفہ تر بو

زبان قزوانہ^{۲۴}

وَر تہ بَشی جَمَن^{۲۵} کارم مَزَن بی
 ۲۴ ہر بُدی بمن بی کیم تہ بَشی
 وَر تہ نَشی جَمَن^{۲۵} کار آور زَن بی
 ورنہ ہر جا کہ تہ شی خور و زَن بی
 اِین کہ جنبر عنبر بزلفش اوہاچی^{۲۶}
 دلی نبو کہ سر آنجا بجنبر^{۲۷} او نکتی

۱۴- م: سر زَنَشَم. ۱۵- ن: کُرُوندی. ۱۶- ظاہراً: یزدان. ۱۷- ن و م: ونیزہ.

۱۸- م و ن: سر. ۱۹- م و ن: سروان. ۲۰- م و ن: نیکی.

۲۱- م و ن: خرم. نسخه اصل نیز ابتدا خرم من بوده ولی بعداً مؤلف آن را بہ خرمتر تبدیل کردہ است.

۲۲- م: لبندار الرازی؛ ن: لبندار الرازی. ۲۳- اصل: ترسی.

۲۴- م: قزوانہ، دو نسخه دیگر مانند متن. قزوانہ جمع عربی کلمہ «قزوینی» و بہ معنی قزوینہا است. در بارہ این اشعار

در دنبالہ مقالہ توضیحی اضافہ خواہیم کرد.

۲۵- اصل: جمن، متن مطابق دو نسخه دیگر است.

۲۶- م و ن: اوہاچی. ۲۷- اصل: بعنبر؛ متن مطابق دو نسخه دیگر است.

زبان تبریزی^{۲۸}

۲۶ رُورُم پِری بجولان
وِی خد شدیم بدامش
۲۸ دَسْتَشِ گُراة و واتمه
واتشم که دَسْتَه و وکیر
نِو کُوبَمَنْ وُرارده^{۲۹}
هیزا اوو وُرارده
وَهَرَز بُشِم حوَشْکَلُو^{۳۰}
می بَشی سَرَم جوواره

۳۰ وَش جان نَزَم آن سرو کیش اِذنه بَلَا بَرَزَن
یامان^{۳۲} ته اَزَل پوَشی^{۳۳} جُمعی^{۳۴} که مبارک با^{۳۵}
۳۲ اَز بَارَنکِ طاسَسِ نِیَهَن طَبَقِ کابم
وایش^{۳۱} ایش مِیَلَن هردل که بلا وَرَزَن
کِش دُوفْتَمَن^{۳۶} اَز عِشْقِتِ شِزَوایَه دَری دَرَزَن
سَطَلی بِکَمِ اورو اِمرو کِم اَتش بَر زَن

این دو بیت نیز در فصل سی و هفتم نسخه کتابخانه ملک آمده است:
انکهان پُر خوری مَن سَوی ته وَش
۳۴ اردو کیتی ده دامانم وُزنی جنک
ورکهان بر کل مَن بوی ته وَش
مَن از هر دو کهان و آروی ته وَش

شوان کردان و یاوانان بر آمان
۳۶ چَسر حشمان خود سَکِزَمَن لاو
خمار بَریدَه نا بَدَریدَه دامان
بو که لاوم برِیج کیلی سَامان^{۳۷}

توضیحات

بیت‌های ۱ و ۲. این دو بیتی در نسخه‌های از اشعار باباطاهر که در ۸۴۸ نوشته شده و به شماره

۲۸. آقای پیشین (مقدمه جامع الانحان، ص ۱۷۷) این کلمه را ترمذی خوانده است.

۲۹. م و ن: وُرارده. در نسخه اصل حمله روی «و» بسیار کوچک و تشبیه نقطه است و به همین جهت کاتبان بعدی آن را نقطه خوانده و نوشته‌اند.

۳۰. در هر سه نسخه کلمه به همین صورت است. به احتمال قوی «حو» به این صورت غلط است و عبدالقادر نقطه حرف اول را نگذاشته است. احتمالاً باید آن را «حو» خواند. «شکلُو» نیز در نسخه اصل می‌تواند «شکلِ» (= شکلت) خوانده شود.

۳۱. م: و ایش: ن: مانند من. ۳۲. م و ن: مامان. ۳۳. م و ن: بوشی. ۳۴. م: جُمعی.

۳۵. در نسخه اصل «با» به صورت «باد» نوشته شده، اما روی «د» آن را خط زده‌اند.

۳۶. م: دو فتمن.

۳۷. محمد امین ادیب طوسی این دو بیت را قیلاً در مقاله «فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفتم، ت ۴، ۱۳۳۲، ص ۴۷۰ نقل کرده و برای همه واژه‌های آن معنایی پیشنهاد کرده که پذیرفتنی نیست.

۲۵۴۶ در موزه قونیه (ترکیه) نگهداری می شود نیز آمده است. ضبط این نسخه چنین است:

ألف كز كاف و نونش سر بیر كُرد
همش هَمان كَهان او لاجور كرد
آنكش آذ آفری كُردون كردان
آینش آذسات و من انداجه ار كرد

رك. مجنبی مینوی، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۴، ش ۲، ۱۳۳۵، ص ۵۷.

در این ضبط معنی بیت دوم تا حدی روشن است. در مصراع اول «آذ» پیشوند فعلی، معادل «می» فارسی است که در بسیاری از لهجه‌ها، از جمله لهجه‌های مرکزی، بصورت -ad، -ed،

-e و غیره باقی مانده است. رك. مجله زبان شناسی، سال چهارم، ش ۱ و ۲، ۱۳۶۶، ص ۱۶۳.

«بش» در «آنکش» ضمیر غیر فاعلی، معادل ضمیر فاعلی فارسی است و روی هم «بش آذ

آفری» به معنی «می آفرید» است. در مصراع دوم نیز «بش آذسات» به معنی «می ساخت»

است و «آن» مفعول این فعل است. «آتش از ساد» در ضبط عبدالقادر مسلماً غلط است. این

ضبط نشان می دهد که عبدالقادر با این لهجه چندان آشنایی نداشته است. کاف و نون در

مصراع اول اشاره به آیه ۱۱۷ سوره ۲ (بقره) و آیه ۴۷ سوره ۳ (آل عمران): «و اذا قضی

امراً فأنما یقول له کن فیکون» است. الف در مصراع اول احتمالاً اشاره به فعل «کان» (بود،

شد) است و منظور این است که هنگامی که خداوند اراده به خلق این جهان کرد و گفت «کن»،

آنگاه از وسط این کلمه یعنی «کاف» و «نون»، «الف» سر بر آورد و جهان پیدا شد. معنی

مصراع دوم در هیچ يك از دو ضبط روشن نیست. کلمه «هامان» معلوم نیست چه کلمه ای است.

کهان مسلماً املائی «گهان»، «گیهان» پهلوی (فارسی میانه) یا مخفف کیهان فارسی است.

شاید «اواج ور کرد» به معنی آواز (صدا) برداشت باشد. «ش» در «کهانش» در ضبط عبدالقادر

و در «همش» در نسخه موزه قونیه مربوط به فعل «کرد» است. مطابق ضبط موزه قونیه شاید

معنی مصراع چنین باشد: همه... جهان را به لاجور کرد. «او» ق در فارسی میانه به معنی «به،

بسوی» است. معنی مصراع سوم در ضبط موزه قونیه چنین است: آنکس که گردون گردان را

بیافرید، اما در ضبط عبدالقادر کاملاً مبهم است. شاید «ور کرد» در مصراع چهارم، در ضبط

عبدالقادر غلط و «ار کرد» در ضبط موزه درست باشد. «ار» در لهجه وُفسی صورت دیگری از

«اد» است: ارگری = می کنی (رك. محمد مقدم، گویشهای وُفس و آشتیان و تفرش، ص

۱۲۰). «من» در این مصراع و در سایر اشعار پهلوی به معنی «به وسیله من»، «برای من» و

«مرا» است (رك. بیت ۱۲ و بیتهای ۴-۳)، همچنانکه در فارسی میانه نیز چنین است. «ا» در

«آمن» به احتمال قوی همان واو عطف و تصحیف «ا» است به این دلیل که در ضبط موزه به

صورت «وو» نوشته شده است. شاید معنی مصراع چنین باشد: آن را می ساخت و برای من

اندازه می کرد؟ یا... من اندازه می کردم؟ ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال

دهم، ش ۱، ۱۳۳۷، ص ۷ برای این دو بیت معنایی به دست داده که درست نیست. دکتر مهرداد بهار نیز در پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، ش ۳، ۱۳۵۷، ص ۱۴-۱۳ برای این دو بیتی معنایی پیشنهاد کرده است. ضبطهای دوگانه «از/اژ» و «انداجه/اندازه» نشان می‌دهد که صورت اصلی این اشعار، به مرور تغییر یافته است.

بیت‌های ۳ و ۴. معنی بیت اول ظاهراً چنین است: شبی به بر من بمان و باش تا ببینی، با هم یامی (باده)، تا خون و خاک؟ (خاک و خون) ببینی. معنی مصراع سوم معلوم نیست. در مصراع چهارم «واجی» به معنی «گوی» یا «گوید» است و «بواجم» به معنی «بگویم».

بیت‌های ۵ و ۶. الوند می‌گوید که بوی خوش از من می‌آید و در و گوهر در دامن [مردمان] از من می‌آید. هر شب آدینه باری ببینید...؟

بیت‌های ۷ و ۸. آدم نه به خاک من مهر ورزد (یا ورزید)...؟
بیت‌های ۹ و ۱۰. دلا گذاشتم تا تو هر کاری بکنی... هر که دامن دارد سر بر آورد؟ به آن درد نمیرد که درمان ندارد؟

بیت‌های ۱۱ تا ۱۸. این چهار دوبیتی به خواجه محمد کججانی نسبت داده شده است. خواجه محمد بن صدیق کججانی از عرفای قرن هفتم هجری است که در ۶۷۷ درگذشته است. وی اهل روستای کُججان است که تیریزیان آن را کُرجان می‌نامند و در دوفر سَنگی تیریز قرار دارد. این شخص را نباید با یکی از احفاد او به نام خواجه شیخ محمد کجج که معاصر عبدالقادر بوده و در ۷۷۸ درگذشته است اشتباه کرد. محمد بن صدیق از عرفای معروف زمان خود بوده و ملفوظاتش به دو زبان فارسی و پهلوی (زبان قدیم آذربایجان) بوده و اشعار مورد بحث نمونه‌ای از آنها است. ر.ک. حسن بن حمزه بن محمد بلاسی شیرازی، تذکره خواجه محمد بن صدیق کججانی، ترجمه نجم‌الدین طارمی در سال ۸۱۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات خانقاه احمدی، ۱۳۶۸، ص ۳ و ۳۳. اما خواجه شیخ محمد منخلص به کُجج شیخ الاسلام زمان خود بوده و در تیریز و بغداد و نقاط دیگر مدارس و مساجد و خانقاههایی بنا کرده بوده است. وی شعر نیز می‌سروده است. به نوشته دولتشاه دیوان او نزدیک به ده هزار بیت بوده. ر.ک. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۸۹-۹۰ و ۱۴-۳۱۳. و حافظ حسین کر بلائی تیریزی، روضات الجنات، ج ۲، تهران، ۱۳۴۹، ص ۹-۱۰ و ۳-۵۳۲. آقای یحیی ذکا در آینده، سال نوزدهم، ش ۳-۱، ۱۳۷۲، ص ۲۳-۴، خواجه محمد کججانی را با خواجه شیخ محمد کجج خلط کرده است.

بیت‌های ۱۱ و ۱۲. «بَرانیم» باید مرکب از «برانیم» و «-ر» به معنی «-ست» (ضمیر متصل دوم شخص مفرد مفعولی و اضافی) باشد. در زبان قدیم آذربایجان دال‌های بعد

از مصوت که در مناطق دیگر به صورت ذال تلفظ می شده به «و» بدل شده بوده است، مانند بایر (= باید)، بشایر (= بشاید)، شرم (= شدم)، برم (= بودم)، و غیره. وجود «ـسر» به جای «ـت» نشان می دهد که «ت» در این ضمیر ابتدا به «د» و سپس به «ذ» بدل شده، آنگاه «ذ» به «و» تبدیل یافته بوده است. «پش» ظاهراً صورتی از «پد» فارسی میانه (= «به» فارسی) است. «کوی» ظاهراً به معنی کوه است. سر زشن به معنی سرزنش است و «ن» آخر این کلمه لا اقل در موضع قبل از مصوت هنوز در این دوره حذف نشده بوده است. معنی بیت ظاهراً چنین است: اگر مرا برانی به دامان کوه می دوم آنگاه بی ننگ و نامان (اشخاص بی ننگ و نام و بی آبرو و ولگرد) مرا سرزنش خواهند کرد. اما این معنی با «برانیمر» (برانیم ترا) متناسب نیست، مگر آنکه جزء اول این فعل «برانی» و جزء دوم آن «مر» به معنی «مرا» باشد، اما «مر» به این معنی در آثار بازمانده از زبان قدیم آذربایجان باقی نمانده است. شاید برانیمر نصحیف برانیم ار به معنی «ار» (اگر) مرا برانی» باشد. معنی بیت دوم چنین است. از آن می ترسم که این عشقی نماند. مرا این سودا خوش است. گونه سر باشد نه سامان.

بیت‌های ۱۳ و ۱۴، مردریک = مرد ریگ (میراث)؛ «مند» ظاهراً صورتی از «ماند» است. «دادش» معادل «داد» و «دادش» در فارسی است. «شو» از فعل «شدن» است، اما معلوم نیست چه صیغه‌ای است. اگر سوم شخص مفرد ماضی باشد، قاعداً باید به صورت «شر» می بود. معنی ابیات: مرد ریگ جهان...؟ خوش آن کسی که داد و [در آخرت] بازستاند؟ آنچه در راه یزدان [داده] می شود سلف و عمل نیکی است که پیش فرستاده می شود و آنچه پس از مرگ شخص می ماند تلف و هدر رفته است.

بیت‌های ۱۵ و ۱۶، «کیژ» به معنی کس است و در شعرهای دیگر فهلوی نیز به صورت کیچ و کیژ به کار رفته است. خشت تلفظ فهلوی خشت فارسی است. تبدیل «ه» به «و» (= در مراحل قدیمتر: u) در این کلمه و کلمات دیگر، مانند «ـسر» > «ـت» گرایش عمومی زبان فهلوی آذربایجان است. در کلمه «نیک» (= نیک) در بیت ۱۷ نیز این گرایش دیده می شود. نیک nēk از فهلوی (فارسی میانه) nēvak، از naiba- گرفته شده و تبدیل آن به نیک در فهلوی آذربایجان مربوط به دوره‌های بسیار قدیم، یعنی زمانی است که هنوز nēvak به صورت naivak تلفظ می شده است. «چوک» ظاهراً به معنی خوب است، زیرا در لهجه هرنزی مرند که از بقایای فهلوی رایج در آذربایجان است «چک» به معنی خوب است. «وئیزه» معلوم نیست چه کلمه‌ای است. از قرینه در مصراع چهارم به نظر می رسد که به معنی خاص و ویژه می باشد. معنی اشعار: هر کس خشتی روی خشت می گذارد. اما بنا و ساختمان از کسی که دستش خوب است...؟ همه پیغمبران خوب و نیکند، اما محمد مصطفی شخص خاصی است

(بوژه خوب است)؟ در مصراع سوم خوبی و چوکی باید به معنی «خوب و چوک است» باشد، اما در این صورت فاعل جمله جمع و فعل آن مفرد آمده است.

بیت‌های ۱۷ و ۱۸. «سرر» به معنی «سرت»، «نیکر» به معنی «نیکت» و «خرمنر» به معنی «خرمنت» است. «تیر پرتا» مخفف تیر پرتاب به معنی تیر رس و مصافقتی است که تیر تا آنجا می‌رسد. «خرجر» به معنی خرمن کوب است (برای معنی این کلمه رک. یحیی ذکا در آینده، سال نوزدهم، ش ۱-۳، ص ۲۴). «آئن» معلوم نیست چه کلمه‌ای است؛ سیاق عبارت نشان می‌دهد که احتمالاً به معنی «آنجا» است.

معنی اشعار: همیشه سرت از سروان بلندتر (سر) باد؛ همیشه نام نیکت در دفتر باد؛ خرمنت تا آنجا باشد که تیر می‌رسد. ترا همیشه نرگاو (گاورن) و خرمنکوب باشد.

بیت‌های ۱۹ تا ۲۲. «بو» یعنی «باشد». «فا» صورت دیگری از «با» است. «اسر» نیز به معنی اشک است. در فارسی میانه این کلمه به صورت «اَرس» ارس به کار رفته است. «بنفشه‌بند» ظاهراً به معنی «بندبنفشه» است، اما منظور از آن معلوم نیست چیست. «گروقه» در نسخه اصل طوری نوشته شده که «گروقه» نیز خوانده می‌شود، اما معنی آن معلوم نیست. معنی «کوروقه» در مصراع آخر نیز روشن نیست. معنی اشعار: تو از اینکه آتش در دامانت باشد می‌ترسی پس چرا می‌خواهی که آتش در جگر من باشد؟ چشم اشکیار در روی زرد من همچون می‌گلگونه‌ای است که در جام زر باشد (ارتباط «فا» در اینجا با بقیه جمله روشن نیست). آیا بندبنفشه چه پنداشت؟ [پنداشت] که با خط مشکین تو او را خطر باشد. اگر او طرفه‌ای بر گل نشاند؟ پس آن... بر گل طرفه‌تر باشد.

بیت‌های ۲۳ تا ۲۵. «بشی» یعنی بروی؛ «جسن» یعنی «از من»؛ «بی» یعنی «باشد» و همان است که در شعر بندار به صورت «بو» به کار رفته است. معنای کلمات «مزن، آورزن، خوروزن، و اوهاچی» روشن نیست. «کیم» مرکب است از «کی» به معنی «هرگاه» و «م» ضمیر متصل غیر فاعلی. «این» شاید به معنی «این زن» باشد. کلمه «ورته» در آغاز بیت اول نیز احتمالاً تصحیف «ارته» است. معنی ابیات: اگر تو از نزد من بروی کارم... باشد و اگر تو بروی کارم... باشد. هرگاه تو از پیش من بروی هرگونه بدی برای من پیش خواهد آمد؛ والا هر جا که تو بروی آنجا... باشد. این زن؟ که چنبر عنبرین به زلفش... دلی نیست (نبود) که سر در چنبر او نکند. یادآوری می‌شود که کلمه «خوروزن» در دو بیتی فهلوی زیر که در اسثله واجوبه رشیدی آمده نیز به کار رفته است:

از بنادمان کویی روانی ممانی خوروزن بی بشماهی
ورسره زندمان بالالین دشت وای یح و در آن دیم اج سیانی

(رك). رشیدالدین فضل‌الله همدانی، استله و اجوبه رشیدی، به کوشش دکتر رضا شعبانی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱/۱۹۹۳، ج ۱: متن عکسی، ص ۵۷؛ ج ۲: متن حروف چینی شده، ص ۸-۱۰. «دیم» (صورت، چهره) در نسخه عکسی به صورت «لیم» نوشته شده است. معنی ابیات نیز به هیچ وجه روشن نیست.)

در اینکه این اشعار به لهجه قدیم قزوین است هیچ تردیدی نیست، اما آقای بینش در مقدمه جامع‌اللاحان (ص شانزده) کلمه «قراونه» را قراوند خوانده و این اشعار را به «زبان قراوندی» که معلوم نیست مربوط به چه محلی است دانسته است. آقای یحیی ذکاء نیز در مقاله‌ای با عنوان «زبان آذری و گویش قراونه» در سده هشتم، هجری، در مجله آینده، سال نوزدهم، ش ۳-۱، ۱۳۷۲، ص ۲۸-۲۳، که در آن چهار دوبیتی محمد کججانی و هفت بیت تبریزی و سه بیت قزوینی را به چاپ رسانده کلمه «قراونه» را قراونه خوانده و آن را با دهی که از دهستان اوجان بخش بستان آباد شهرستان تبریز است و در یک کیلومتر و نیمی جاده میانه - تبریز قرار دارد یکی دانسته است. وی در تأیید این استنباط سه شاهد از صفوة‌الصفای ابن بزاز نقل کرده که در دو تایی آنها از [لشکر] هزاره قراونه نام برده شده و در سومی گفته شده که شیخ صفی‌الدین اردبیلی در بازگشت از سلطانیه به خیل قراونیان برخورد. استدلال ایشان این است که اولاً این اشعار «با زبان قزوینها تفاوت بسیار دارد»؛ ثانیاً هزاره‌های قراونه تاجیک زبان بودند و «به زبانی نزدیک به آذری سخن می‌گفتند و این دوبیتی و تک‌بیتی که عبدالقادر مراغی در کتابش ضبط کرده است به خوبی ماهیت زبان و نژاد مردم قراونه را روشن می‌سازد»، بنا بر این قراونه‌ای که شیخ صفی به آنها برخورد کرده سکنه همین روستای قراونه کنونی بوده‌اند و «چنین پیدا است که این روستا در قدیم بسیار بزرگتر و مهم‌تر از این و محل نشیمن هزاره تاجیک قراونه بوده».

درباره این استنباطها چند نکته گفتنی است. نخست آنکه شیخ صفی در بازگشت از سلطانیه به اردبیل به گروه قراونه برخوردده نه به روستای قراونه، تانیا روستای قراونه کنونی با راه سلطانیه - اردبیل دهها فرسنگ فاصله دارد و نمی‌تواند در سر راه شیخ صفی قرار داشته باشد. ثالثاً افراد هزاره قراونه به احتمال قوی مغول یا ترکمان بوده‌اند نه تاجیک زبان. این اشتباه برای آقای ذکاء از آنجا پیدا شده که هزاره‌های کنونی افغانستان که در منطقه هزارجات (هزاره‌جات) ساکنند به تاجیکی (= دری یا فارسی) گفتگو می‌کنند. اما باید دانست که این قوم اصلاً مغول نژاد هستند و در زمان ظهیرالدین بابر هنوز به مغولی تکلم می‌کرده و احتمالاً در اواخر قرن هجدهم تاجیک زبان شده‌اند. در زبان کنونی آنان هنوز واژه‌ها و عناصر بسیاری از زبان مغولی هست، رك.

G. K. Dulling, *The Hazaragi Dialect of Afghan Persian*. London, Central Asian Research Center, 1973, p. 12-14.

رایعاً مردم قزوین در گذشته به یکی از لهجه‌های خانواده مرکزی لهجه‌های ایرانی (شامل رازی، قمی، کاشانی، اصفهانی و غیره) تکلم می‌کرده‌اند. حافظ صابونی شاعر قرن دهم بیشتر اشعار خود را به این لهجه می‌سروده است. در تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی (چاپ جواد فاضل، ج ۳، ص ۱۸۷) شش بیت و در تذکره مجمع الخواص صادقی کتابدار (قرن دهم، ترجمه دکتر عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۲۷، ص ۱۸۰) پنج بیت از اشعار او به لهجه قزوینی نقل شده است. در هفت اقلیم (همانجا) دو بیت نیز از شاعری مقصود نام به زبان قزوینی نقل شده است. حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده (چاپ دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۷۲۰) دو بیت از ابوالماجد رایگانی (منسوب به رایگان، از توابع قزوین) به این لهجه نقل کرده است. مستوفی (همانجا) از شاعری به نام امیر کاخیارجی و در ص ۷۲۵ از شاعر دیگری به نام جمال الدین رستق القطنی، منسوب به رستق القطن از محله‌های قزوین نیز نام می‌برد که به زبان قزوینی شعر می‌سروده‌اند. یک بیت به زبان قدیم قزوین نیز در دقایق الشعر تاج الحلاوی (چاپ سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران [۱۳۴۱]، ص ۱۱) آمده است. آقای ذکاء بیشتر کلمات این اشعار را غلط خوانده و معنی کرده است.

بیت‌های ۲۶ تا ۲۹. «رور» یعنی «رود و فرزندان»؛ «پری» یعنی «برد، می‌برد»؛ «وی خند» یعنی «ببخود، بیهوده»؛ معنی کلماتی که در مصراع‌های دوم، چهارم، ششم، هفتم و هشتم آمده روشن نیست. «کُراة» معلوم نیست چرا با تایی گرد نوشته شده است. در دو نسخه دیگر نیز از این املا پیروی شده است. معنی ابیات: فرزندانم به جولان می‌پرد؟ ... بیهوده به دام اوفتاده‌ایم... دستش ... و گفتم؟ ... به من گفت (واتشم)؟...

بیت‌های ۳۰ تا ۳۲. این ابیات نیز کاملاً مبهم و اکثر کلمات آنها نا آشنا است. بیت‌های ۳۳ و ۳۴. «انکهان» مسلماً تصحیف «ارکهان» به معنی «اگر جهان» است. «وژنی» به معنی «بزنند» است و «و» در آن ظاهراً پیشوند فعلی و همان «پد» فارسی است. «من» یعنی «برای من»؛ «سو» یعنی «نور». معنی ابیات: اگر جهان پر از خورشید باشد مرا نور تو بس است و اگر جهان پر از گل باشد مرا بوی تو بس است. اگر دو گیتی در دامن من چنگ زنند، روی تو مرا از هر دو جهان بس است. «وا» در «واری» در مصراع چهارم از نظر نحوی زاید به نظر می‌رسد.

بیت‌های ۳۵ و ۳۶. «شوان» یعنی «شبهه»، «کردان» یعنی «گردان، گردنده»، «ویاوانان» یعنی «بیابانها»؛ «برآمان» احتمالاً به معنی «برآیان، برآینده، ظاهر شوند» است. در لهجه‌های

تاتی امروز آذربایجان فعل مضارع از روی بن ماضی ساخته می شود و بنابراین بر آمان به معنی و معادل بر آیان است. «خمار» اگر همان کلمه «خمار» عربی باشد، به معنی مقنعه است که خاص زنان است، اما معلوم نیست در این شعر خمار به این معنی باشد. «بدریده دامن» ظاهراً به معنی «دامن دریده» است. «چسر حشمان» احتمالاً تصحیف «چسر چشمان» یعنی «از چشمان سر» است. معنی بقیه کلمات بیت دوم مبهم است. معنی ابیات: شبها در بیابانها گردانم و در آنجا ظاهر می شوم... با دامن دریده؟ از چشمان سر خود... باشد که...

یادداشت

خاتمه جامع‌الالخان پس از تحریر این مقاله در ۱۳۷۲ بر اساس نسخه مورخ ۸۱۸ نور عثمانیه در ردیف انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در ۱۹۵ صفحه (به استثنای مقدمه و فهرستها) به طبع رسیده و اشعار مزبور با اغلاط زیاد در صفحات ۱۴۰-۱۴۳ آن چاپ شده است.

علی اشرف صادقی

مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است

